

بیانیه دانشجویان سوسیالیست... به مناسبت اول ماه مه روز جهانی کارگر

دانشجویان سوسیالیست

سیزدهم اردیبهشت ماه هشتاد و هفت

بیانیه دانشجویان سوسیالیست دانشگاههای سراسر ایران به مناسبت اول ماه مه روز جهانی کارگر

"امروز روز اول ماه مه عید رنجبران جهان است. امروز روزی است که رنجبران قدرت تشکیلاتی و اراده دفاع از حقوق و منافع طبقاتی خود را ظاهر می سازند. امروز در سراسر جهان، رنجبران کار را ترک می گویند و روز کار را جشن می گیرند. شعار انقلابی و سرود های بین المللی رنجبران تمام جهان را به تکان در می آورد... " هشتاد سال پیش در اول ماه مه ۱۳۰۷، حزب کمونیست وقت ایران در اعلامیه ای از کارگران و رنجبران ایران خواست که به مبارزه ی جهانی کارگران جهت احقاق حقوق خود بپیوندند. پس از گذشت این هشتاد سال و وقوع رویدادها و تحولات اساسی در جامعه ایران، زنجیره مبارزات افتخارآمیز و درخشان جنبش کارگری در ایران با نیروی بسی افزونتر، صفوفی در هم فشرده تر و خود آگاهی ای به مراتب صیقل یافته تر کماکان ادامه دارد. امروزه به یمن مبارزات جنبش کارگری در سالیان اخیر و به طور ویژه فعالین کارگری شهر سقز از سال ۱۳۸۳، در خواست برگزاری مراسم غیر دولتی و مستقل روز جهانی کارگر به خواسته ای تثبیت شده در این جنبش بدل گشته است. کارگران در ایران در هرکجا که امکانش را بیابند راسا به اجرای حکم جهانی طبقه کارگر در مورد روز اول ماه مه یعنی تعیین شدن آن به عنوان " روز کارگر "، تعطیلی این روز و آزادی کارگران در انتخاب نوع برگزاری مراسم این روز بر اساس تشخیص خود اقدام می نمایند. برگزاری مراسم روز اول ماه مه بی تردید لحظه ای در روند مبارزات بی وقفه طبقه کارگر است اما تاریخی که در پشت این مناسبت جریان دارد و با خون و افتخار در هم آمیخته است و جنبه و جایگاه نمادین این روز، به آن ارزشی ویژه و منحصر به فرد بخشیده است. " رزای سرخ " در این باره چه گویا و شفاف توضیح می دهد: " در حقیقت، چه می توانست به کارگران شهامت و ایمان بیشتری در قدرت خودشان بدهد تا یک توقف کار توده ای که آنها خودشان آنرا انتخاب کرده باشند؟ چه می توانست شهامت بیشتری به بردگان ابدی کارخانه ها و کارگاه ها بدهد تا فراخواندن گردانهای خودشان؟ پس ایده جشن پرولتاری بسرعت پذیرفته شد، و از استرالیا، آغاز به گسترش در دیگر کشورها کرده تا سرانجام تمام جهان پرولتاری را فتح کرد... جشن گرفتن روز اول [ماه] مه بسادگی یک بار کافی بود، تا اینکه هر کس بفهمد و حس کند که روز اول [ماه] مه باید یک نهاد سالانه و پیگیر باشد... اولین [خواست اول ماه] مه پذیرش هشت ساعت در روز مطالبه کرد. ولی حتی پس از رسیدن به این هدف، روز [اول ماه] مه از بین نخواهد رفت. تا زمانیکه مبارزه کارگر بر ضد بورژوازی و طبقه حاکم ادامه دارد، تا زمانیکه همه مطالبات پذیرفته نشده اند، روز [اول ماه] مه نموده سالانه این مطالبات خواهد بود. و وقتی که روزهای بهتری سر زنند، وقتیکه طبقه کارگر جهان رستگاریش را بدست آورد- آنگاه هم بشریت احتمالاً روز [اول ماه] مه را به افتخار مبارزات تلخ و رنجهای بسیار گذشته جشن خواهد گرفت... " (" منشاء روز اول ماه مه چه

هستند؟" ، رزا لوکزامبورگ)

ما در این بیانیه ابتدا می‌کوشیم تا به این سوال و دغدغه بپردازیم که چرا اول ماه مه تنها عید جهانی " کارگران " (در معنای یک صنف و قشر خاص اجتماعی) و سوسیالیستها نیست و عید تمام انسانهای آزادی خواه و برابری طلب راستین و همه انقلابیون و تحول خواهان هم هست و اینکه چرا هر فعال سیاسی و روشنفکری که مثلاً با مبارزات جنبش دانشجویی سروکار دارد و پیشروی و تعقیب پیگیرانه و بی تخفیف مطالبات دموکراتیک این جنبش را امر و نقطه عزیمت و وجه همت خود قرار داده ، می‌تواند اول ماه مه را جشن خود بداند و در آن سهیم گردد ؟ و نیز این سوالات که آیا این مساله تنها می‌تواند ناشی از انگیزه های ذهنی ای مانند همراهی و همدردی با محرومین جامعه و یا ترجیح ایدئولوژیک و یا پیروی از رنگ و بوی همیشه " چپ " جنبش دانشجویی و یا توجه به کارگران و استعداد و انگیزه بیشتر کارگران برای اعتراض به وضع موجود به دلیل جایگاه فرودست آنان در سطح جامعه و ... باشد و یا مبنای عینی دارد و باید به عنوان مقوله ای استراتژیک از سوی فعالین رادیکال جنبش دانشجویی (و سایر جنبشهای دموکراتیک) و روشنفکران انقلابی مورد توجه قرار گیرد ؟

به این سوالها می‌توان به اشکال مختلف و در سطوح و فضاها گوناگون پاسخ داد اما ما در اینجا برای پاسخگویی به این سوالها و دغدغه ها که هر ساله در آستانه مراسم روز اول ماه مه تکرار می‌گردند ، از محوری ترین مساله کنونی جنبش کارگری در ایران در شرایط کنونی یعنی مطالبه حق تشکل مستقل آغاز می‌کنیم . بدیهی است که نفس وجود تشکل کارگری و ادامه حیات آن محتاج یک رشته از حقوق بنیادین در سطح جامعه نظیر آزادی تشکل ، آزادی بیان ، آزادی مطبوعات ، آزادی تجمع و اعتراض و ... یعنی درجه ای از آزادیهای دموکراتیک است که بدون آنها وجود " تشکل مستقل کارگری " فاقد موضوعیت می‌گردد . بیش از دو قرن تاریخ کاپیتالیسم نشان می‌دهد که در همه کشورها فقدان این آزادیهای دموکراتیک یعنی اختناق و سرکوب و استبداد مانع عمده تشکل یابی کارگران بوده است . در تمام این تاریخ بخش اعظم جنبش کارگری جهانی ناگزیر شده است تا علاوه بر طرح مطالبات طبقاتی خویش برای کسب آزادیهای دموکراتیک نیز مبارزه کند . در اینجااست که مساله تشکل طبقه کارگر به مقوله دموکراسی و آزادیهای دموکراتیک در جامعه مرتبط می‌گردد . بدون شک در عالم واقعیت منطقی نیست که کارگران ابتدا برای کسب این دسته از آزادیها مبارزه کنند و بعد از آن به دنبال تشکیل نهادهای مربوط به خود بروند بلکه تلاش و مبارزه در جهت ایجاد تشکل مستقل کارگری برای پیشبرد مبارزه اقتصادی طبقه کارگر به طور غیر مستقیم به تلاش در جهت تحمیل دوافکتوی درجه ای آزادیهای دموکراتیک در جامعه بدل می‌گردد .

اما بلافاصله پس از طرح این موضوع این سوالات مطرح می‌گردند که برقراری این آزادیهای دموکراتیک در سطح جامعه در گرو چیست ؟ اختناق موجود بر چه پایه ای و کدام نیروهای اجتماعی متکی است و برای در هم شکستن آن چه تغییراتی باید در جامعه ایجاد کرد ؟ در پاسخ به این سوال تبیینهای گوناگونی در رابطه با ارتباط و ملازمه تشکلهای کارگری و آزادیهای دموکراتیک شکل می‌گیرند . در درک و تبیین رایج کنونی به عنوان مرده ریگی از دوران " اصلاحات " و " دوم خرداد " ، از طبقه کارگر درخواست می‌شود که در اتحاد و همکاری و هماهنگی با بورژوازی و عقبه اجتماعی آن - که تحت عنوان " نهادهای جامعه مدنی " معرفی می‌گردند - و تمام نیروهای " مدرن " و زیر چتر " وفاق ملی " برای دموکراسی در پروسه " گذار " جامعه به شکلی مسالمت آمیز از

مرحله " سنت " - که به عنوان علت اصلی استبداد حاکم معرفی می شود - به " مدرنیته " مشارکت جویند . با این تبیین نظریه پردازان بورژوازی سعی دارند با اعمال هژمونی بر جنبش کارگری آن را مهار کنند و به سمت نوعی از تشکل کارگری سوق دهند که در سازش با سرمایه بتواند به حیات خود ادامه دهد و به شکل دیگری از انقیاد کارگران به دست سرمایه گردن گذارد .

اما بررسی علمی و تجربیات تاریخی متعدد نشان میدهد که علت اساسی اختناق سیاسی حاکم در ایران، نه مقوله ای فاقد بار طبقاتی مانند " سنت " که مانند بسیاری از کشورهای جهان سوم در قرن بیستم، خود سرمایه‌داری است که " سنت " را نیز در خود هضم کرده و در خدمت سودآوری و بهره‌کشی بیشتر قرار داده است . هنوز چهره و خاطره های خونین پینوشه ها ، حاجی محمد سوهارتوها ، محمد رضا شاه ها ، ویدلها و ... از یاد کسی نرفته است . این خود سرمایه‌داری است که در کشورهای نظیر ایران موجب اختناق سیاسی برای کارگران است. در اینجا نیازی به تفصیل این نکته نیست که چرا و چگونه دستمزدهای پائین، شرائط سخت و غیرانسانی کار، بی حقوقی کارگران، و اختناق سیاسی و فرهنگی، برای ایجاد فضای باب طبع سرمایه‌گذاران، تامین نرخ سود بالا، کاهش ریسک سرمایه، شکل دادن به نیروی کار نامتحد و سربزیر، و عواملی نظیر اینها حیاتی است. همه این شرایط باید مهیا باشد تا تولید صنعتی در کشوری مثل ایران صرف کند و سرمایه به فعالیت صنعتی مشغول شود. چنین تبیینی از اختناق سیاسی نتیجه سیاسی اش روشن است: در ایران، ساختار سیاسی حکومتی و نیروهای سیاسی و اجتماعی که مدافع مناسبات اقتصاد سرمایه داری هستند نمیتواند دموکراتیک و دموکراسی خواه باشد.

اما نظریه پردازان لیبرال در جهان سوم کوشیده اند این تناقض را به شیوه ای حل کنند و برای آن راه حل ساده ای هم یافته اند : آنها می پذیرند که یکی از معیارهای مهم آزادیهای دموکراتیک وجود آزادی تشکلهای مستقل و داوطلبانه است اما کارگران هم باید در چارچوب نظام سیاسی حرکت کنند و الزامات نظام اقتصادی را درک کنند یعنی تضمین بدهند که تشکلهای کارگری آنان به ظرفی برای رشد و نفوذ فعالین چپ و کمونیست بدل نگردد . بدین ترتیب نوعی کمونیسم ستیزی هار از جنس مک کارتیسم به یکی از پایه های اصلی این مدل از " دموکراسی " در جهان سوم و نظریات و مواضع و عملکرد لیبرالیسم جهان سومی بدل می گردد و مشخص است که این مدل و خط قرمزهایش چه نسبتی با آزادیهای دموکراتیک وسیع و بدون قید و شرط در عرصه های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی می یابد . محور اصلی دموکراسی ای که امروز از طرف سخنگویان بورژوازی ایران تبلیغ میشود انتخابات عمومی از میان آلترناتیوهای مجاز و مورد تایید طبقه حاکمه است .

گرایش راست در جنبش کارگری که منادی " تشکل طبقاتی بر مبنای سازش و همکاری با بورژوازی " بود پس از انهدام و اضمحلال جریان اصلاح طلبی حکومتی و سرگردانی و بی افقی کامل سیاسی و استراتژیک لیبرالیسم ایرانی ، متحدان خود را در " بالا " از دست داده است ، قدرت رقابت با گرایش چپ را از دست داده و فعالیتت‌هایش به رکود اساسی دچار شده اند . در مقابل ، جناح چپ و سوسیالیست جنبش کارگری وجه تمایز دیدگاه خود را در قائل بودن به " ستیز طبقات " و " مبارزه طبقاتی " می یابد . در این دیدگاه جنبش کارگری در مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک در بورژوازی چهره حریف خود را می بیند و نه همکار و مونتلفش را . این گرایش در راه ایجاد تشکلهای صنفی - طبقاتی خود بر نیرو و قدرت بسیج طبقه کارگر تکیه می کند . به عبارت دیگر اگر مساله ایجاد تشکلهای کارگری

محور شکل گیری یک جنبش وسیع طبقاتی گردد ، آنگاه کارگران به نیروی خودشان می توانند به صورت دوفاکتو یعنی عملاً تشکلهای صنفی خود را شکل دهند و نگاه دارند و آزادیهای دموکراتیک را در عمل تحصیل نمایند . در این میان جنبش کارگری نسبت به سایر جنبشهای دموکراتیک موجود در جامعه سرمایه داری از یک ویژگی تعیین کننده برخوردار است که نکته اصلی و کلیدی مورد تاکید ما در بحث کنونی است و آن این است که در جامعه سرمایه داری به دلیل موقعیت و جایگاه طبقه کارگر در پروسه تولید ، آزادیخواهی و مطالبات دموکراتیک آن برخلاف سایر جنبشهای دموکراتیک (مانند جنبش دهقانی ، جنبش ملی و ...) اولاً قابل برآورده شدن به روشهای غیردموکراتیک به شکلی که پایه مادی آن از بین برود نیست و ثانیاً امری ذهنی و سوژکتیو نیست و عینی و ساختاری است و در پایه ای ترین ساختارهای سرمایه داری ریشه دارد . بر این اساس است که اعتصابات و مبارزات متحد طبقه کارگر در طول تاریخ مقتدرترین رژیمها را فلج کرده و در هم شکسته است و حتی لیبرالها را واداشته است که به اهمیت تعیین کننده طبقه کارگر در روند مبارزه برای دموکراسی اعتراف کنند . اهمیت این تبیین در مبارزه برای کسب آزادیهای دموکراتیک این است که آزادیهای دموکراتیک تنها تا به آنجا و به آن درجه بدست میاید که بتوان آنها را ، علیرغم منافع سرمایه ، با مبارزه به سرمایه داری ایران تحمیل نمود و آزادیهای دموکراتیک تنها تا به آنجا پایدار است که طبقه کارگر به نیروی خود بتواند بر استثمار وحشیانه و سودآوری سرمایه محدودیت جدی اعلام کند و به سمت نابودی کامل آن حرکت نماید . در چنین شرایطی جامعه به جای هارمونی و سازش به سمت تعارض می رود و تنش بین طبقه کارگر و بورژوازی بالا می گیرد و چشم انداز تغییر اجتماعی در مقیاس کلان در جامعه محسوس می گردد . تشکل صنفی – طبقاتی ای که دموکراسی را به شکل دوفاکتو برای طبقه کارگر به دست آورد جامعه را به سمتی پیش می برد که راه حل تغییر بنیادین در آن طرح شود و مقدر جلوه کند .

بر این مبناست که بخش سوسیالیست جنبش دانشجویی به طرح مقوله " اتحاد جنبشهای دموکراتیک حول جنبش کارگری " می پردازد . بر این اساس است که دانشجویان سوسیالیست بحث " نمایندگی افق پرولتری در جنبش دانشجویی " را مطرح می سازند و از در بدنه جنبش دانشجویی به تبلیغ و ترویج این مساله می پردازند که این چشم انداز را برای تداوم مبارزات خویش برگزینند چرا که ممکن ترین و واقع بینانه ترین راه برای مبارزه پیگیر در راستای تحقق مطالبات دموکراتیک در سطح جامعه است . به این معناست که شعار " اتحاد جنبش کارگری و دانشجویی " را پیش می کشند و از بخش چپ جنبش دانشجویی دعوت می کنند که مبارزه در راه تشکل یابی طبقه کارگر و غلبه بر موانع عینی و ذهنی آن را به هسته اصلی راهبرد خود بدل سازند . با طرح چنین دینامیزی – یعنی پویایی " مبارزه طبقاتی " - برای پیشبرد امر دموکراتیزاسیون در سطح جامعه است که دانشجویان سوسیالیست از تمامی آزادی خواهان و برابری طلبان راستین و روشنفکران انقلابی و تحول خواه می خواهند که جشن روز اول ماه مه را از آن خود بدانند و در آن مشارکت کنند و آن را امری مختص به " قشر " و " صنف " کارگر ندانند . در دوران ما رادیکالیسم ، انقلابی گری و آزادی خواهی تنها از کانال پیوند با ابعاد گوناگون مبارزات طبقه کارگر به امری راهبردی و قابل ترجمه به زبان سیاست واقعی و متکی به یک نیروی اجتماعی بدل می گردد . امروزه سرنوشت آزادی و رهایی بشریت بیش از هر دوره دیگری به مبارزات " ارتش قدرتمند و مهیب " جنبش کارگری گره خورده است . این همان امری است که بیانیه حزب کمونیست وقت ایران ، هشتاد سال پیش در اول ماه مه ۱۳۰۷ به طرح آن

در جامعه ما پرداخت:

"رنجبر ایرانی!"

تو یکی از افواج این ارتش قدرتمند و مهیب را تشکیل می دهی! تو باید در کنار رنجبران تمام جهان علیه بی قانونی های امپریالیسم، استبداد رژیم موجود، جنگ خونین سرمایه داران و زورگوئی های روز افزون کار فرمایان قد علم کنی: تو باید برای روز کار هشت ساعته بخاطر اعلام قوانین مدافع کارگر بپا خیزی!

رفقای رنجبر! تظاهرات کنید، زیرا آزادی بشریت به اتحاد و تظاهرات رنجبران بستگی دارد. به پا خیزید، زیرا خیانت، ظلم، استبداد و خود سری دولت اشرافیت ایران حد و مرزی نمی شناسد. متحد شوید و برای ویران کردن اساس این ظلم و استبداد تظاهرات کنید...

"شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری" و "دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب" تهران

در تاریخ ۲۷ بهمن ماه ۱۳۸۵ "شورای همکاری فعالین و تشکلهای کارگری" با به هم پیوستن تمام جمعیهایی که حول محور تشکل یابی کارگران فعالیت می نمودند با صدور بیانیه ای تشکیل شد و به نقطه امید برای تمامی فعالین سوسیالیست در عرصه های مختلف اجتماعی بدل شد. "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکلهای کارگری"، "کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای کارگری"، انجمن فرهنگی حمایتی کارگران (آوای کار)، "اتحاد کمیته های کارگری"، "جمعی از فعالین کارگری" و "دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب" بیانیه اعلام موجودیت "شورای همکاری" را امضا کرده بودند. شورا و فعالین مرتبط با آن ادعا نکرده و نمی کنند که حرف اول و آخر را در امر تشکل یابی کارگران می زنند و در این زمینه در موضع قیومت قرار دارند و بلافاصله می توانند به معضل پراکندگی و فقدان تشکل طبقه کارگر پایان بخشند. آنها حتی پذیرفته اند که از نفوذ بالایی در طبقه کارگر ایران برخوردار نیستند و ممکن است خود از عارضه "محفلی گرای" رنج ببرند اما به درستی بر این نکته تاکید داشته اند که پذیرش شورایی برای اتحاد عمل و همکاری خودگامی ابتدایی رو به جلو در راستای مبارزات مشترک است و می تواند آغازی بر پایان پراکندگی جنبش کارگری در ایران باشد. شورا در بیانیه اعلام موجودیت، هدف محوری تشکیلش را بر بستر یک "نیاز عینی" یعنی "هرچه گسترده تر کردن و عمیق تر نمودن اتحاد عمل کارگری در مبارزه واحد علیه فشار و اجحافات دولت سرمایه بر بدنه کارگران" اعلام نموده بود. امضای "دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب" هم در پای این بیانیه قرار گرفته بود. از هنگام تشکیل تا کنون شورا مواضعی اتخاذ نکرده است که به معنای پشت کردن به اهداف اعلام شده و یا چرخش ضمنی به جهت دیگری باشد.

اما در ۴ آذر ماه ۱۳۸۶ و در آستانه روز ۱۶ آذر به شکلی ناگهانی و غیر مترقبه بیانیه از سوی "دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب" تهران صادر شد که جدایی این جمع را از "شورای همکاری" اعلام می نمود. بدون شک جدایی بخش عمده ای از دانشجویان چپ - که سال قبل از آن شعار "جنبش دانشجویی متحد جنبش کارگری" را در آکسیون شانزده آذر مطرح کرده بودند - از عمده ترین جمع در برگیرنده فعالین پیشرو کارگری چرخشی اساسی در موضع گیری آنان محسوب می شد و نیاز به توضیحات اساسی و قانع کننده و استدلال و استنادات روشن و محکم

داشت . اما در این بیانیه دلایل این جدایی به شکل سرسری اینچنین بیان شده بود که : " گذشت زمان و تماس مستقیم و از نزدیک با گروه‌های تشکیل دهنده شورا و درک چگونگی ارتباط و رفتار آنها با یکدیگر - به ویژه با دانشجویان - و عدم برخورداری شورا از اصول و پرنسیپهای شورا لازم برای معرفی نوعی " سبک کار مشخص " - حتی به گروه‌های تشکیل دهنده آن - و نهایتا ابتلا به عارضه محفلیسم که شورا به جمعی گره خورده در خود تبدیل می نمود و در آن را به روی عناصر فرصت طلب و چپ‌نمایی که ضدیت در بستر اصلی چپ در جامعه را تحت حجاب تملق در برابر کارگران و فعالین کارگری مستتر می کردند باز می نمود این جریان دانشجویی را به تجدید نظر در تصمیم اولیه خود واداشت ... " و " ... عدم تمایل گروه‌های تشکیل دهنده شورا به استعمال پاد زهر های این عارضه درمان آن را هر روزه ناممکن تر می گرداند ... " و " ... ما بر این باوریم که مبارزه طبقاتی پرولتاریا در ظرفهای اجتماعی دیگر تحقق پذیر است و چپ ، ساختن مجاری گسترش این مبارزه را بله مراتب بیشتر از عضویت در محافل موجود ضروری ارزیابی می کند ... "

بدین ترتیب بود که دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب (چپ رادیکال) تهران با دلایلی کاملا واهی و بی معنی ارتباط خود را به شکلی کاملا آگاهانه و خود خواسته با تنها جمع موجود فعالین پیشرو کارگری قطع نمودند . مشخص است که بیانیه با به این در و آن در زدن و تمسک به دلایل خنده آوری نظیر " رفتار " فعالین کارگری با دانشجویان و ... می کوشد دلایلی برای توجیه این موضع انحرافی و چرخش سیاسی خود بتراشد . اما این بیانیه در واقع پرچم ابراز وجود یک خط سیاسی و حزبی خاص و نشانه ای از غلبه کامل این جریان بر جمع " چپ رادیکال " در تهران بود که ستون اصلی دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب تهران را تشکیل می داد . این خط سیاسی و سازمانی خاص از کوچکترین نفوذی در بین فعالین کارگری برخوردار نبود و اصولا اعتقادی هم به این کار نداشت و " شورای همکاری " را بمثابة " دیگی " می نگریست که برای او نمی جوشد . همان خطی که قصد داشت از فراز سر طبقه کارگر و تنها با اتکا به " نیروی خود " اقدام به " تصرف قدرت سیاسی " نماید و فعالیت در ظرفیتهای جنبشی را به دلیل شکست خوردن جنبشهای اجتماعی در اثر " حاکمیت افق ناسیونالیسم پرو غرب " بر آنها بیهوده می پنداشت . این جریان بر اساس پیش فرضهای خود به شورا و سایر قالبهای فعالیت در جنبشهای اجتماعی موجود تنها بمثابة بستری برای سرباز گیری و " کادر " سازی برای جوخه های بزمی خود می نگریست و چون در این امر توفیق نیافت ، سعی کرد با تاکتیک عقب نشینی همراه با گرد و خاک پاشی و لجن مالی - که در آن استاد می باشد - چهره و اعتبار " شورای همکاری " را مخدوش نماید .

ما در اینجا از رفقای " آزادی خواه و برابری طلب " خود در شهرستانها می خواهیم از " لیدر " های کبیر و " سخنگو " یان رسمی " چپ رادیکال " در تهران در خواست کنند که از مخفی شدن در پس فضای ایجاد شده در اثر اعلام موجودیتهای دانشجویان چپ و آزادی خواه و برابری طلب در شهرستانها پس از ۱۳ آذر و شعارها و کلمات مهیج دست بکشند و با صراحت و شفافیت اعلام کنند که به عنوان مثال کدامیک از اقدامات آنان در فاصله بین چهارم تا سیزدهم آذر در جهت " پیوستن به بستر اصلی چپ در جامعه " بوده است ؟ آیا اقدامات فاجعه بار و ابلهانه ای که توسط برخی از سران دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب تهران و به امر یک جریان سیاسی خاص انجام شد و سطح فعالیت چپ دانشجویی در تهران را به موقعیت زیر صفر برگرداند و دهها تن از رفقا و دوستان بی خبر از همه

جا را به زیر ضربه نهادهای امنیتی فرستاد ، به معنای " ساختن مجاری گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا در ظرفهای اجتماعی دیگر " و " پیوند با بستر اصلی چپ " در جامعه است؟ اگر " آری " پس یا ما مشکلات زبان شناسانه و اصطلاح شناسانه با این افراد تا حد برداشتهای کاملا متضاد از عبارات واحد داریم و یا این افراد به نوعی جنون سیاسی دچار گشته اند که آن چنان اقداماتی را با اینچنین تعبیری نامگذاری می کنند و اگر " نه " ، پس صادر کنندگان بیانیه به جای ارجاع " شورای همکاری " به " استعمال پادزهرهای این معضل " بهتر است یافتن دواپی برای علاج سر خود باشند . آیا عبارات " فرصت طلب " و " چپ نما " که فعالیت ضد جنبشی و " ضدیت با بستر اصلی چپ در جامعه " را " تحت حجاب تملق در برابر کارگران و فعالین کارگری " مستتر می کردند لایق فعالین کارگری حاضر در شورای همکاری است یا برخی از سران یک جریان خاص سیاسی و و گرایش خاصی در جمع دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب تهران؟

سران دانشجویان چپ رادیکال در تهران و همچنین سران یک جریان سیاسی خاص نمی توانند تا ابد خود را در پس غبار عبارات مهیج و ظاهرا " انقلابی " پنهان کنند و باید در رابطه با عملکردشان در جنبش دانشجویی که یکی از علل زمینه ساز ورود آمدن ضربه بر چپ دانشجویی در تهران بوده است پاسخگو باشند . ما توجه رفقای چپ و سوسیالیستی که در مراکز دانشجویی شهرستانهای دیگر تحت عنوان " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " اعلام موجودیت نموده اند نسبت به موضعی که به نام آنها منتشر می شود جلب می کنیم و از آنها درخواست داریم که حساسیت و دقت بیشتری نسبت به عملکرد گذشته و حال سخنگویان رسمی و مواضع اتخاذ شده در تریبونهای این جریان داشته باشند.

زنده باد اول ماه مه

زنده باد همبستگی طبقاتیمان

زنده باد سوسیالیسم

دانشجویان سوسیالیست دانشگاههای سراسر ایران

[/http://www.dsocialist.blogfa.com](http://www.dsocialist.blogfa.com)